

بخش دوم

پونديهوديان

با فرهنگ ايران زمين



پروفسور امنون نتصر در این
بخش از گفت و گوها به
بیان پیشینه تاریخی یهودیان
ایران و سهم فرهنگی آنان
در این سرزمین می پردازد

گفت و گوی یازدهم

ابو عیسی اصفهانی، در وعده نجات یهودیان ایران، یک منجی دروغین بود



خیزش های ملی ایرانیان علیه اعراب، جنبش رهائی بخش یهودیان را نیز الهام بخشید

پرسش - شما پیشتر تعریف کردید که چگونه اعراب بیابانگرد سرزمین ایران را به اشغال خود درآوردند و گروهی از مردم و از جمله یهودیان اصفهان از آمدن آن ها استقبال کردند. پس از آن چه شد؟

پاسخ - می خواهم دوباره بر این نکته تاکید گذارم که نه همه مردم ایران، بلکه گروهی از آنان به پیشواز اعراب مهاجم رفتند. پیش از آن، زور شمشیر مهاجمین بود که ایرانیان را ناچار ساخت سلطه عرب را (آن هم به طور موقت) بپذیرند. اعراب به تبلیغات گسترده ای نیز برای به دست آوردن دل مردم ایران دست زده بودند و وعده عدالت و برابری می دادند.

اگر تاریخ نویسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند ایران به سرعت روی به سر نهادن بر فرهنگ عرب و باورهای دینی آن نهاد، این ارزیابی نیز درست نیست. باید بر این نکته انگشت گذارم که در برخی نواحی ایران، مانند گیلان و مازندران، دست کم چهارصد سال طول کشید تا اهالی به صورت تدریجی و آهسته آهسته به سوی اسلام کشیده شدند.

موضوع جالبی که با یهودیان نیز ارتباط دارد آن است که ایران و ایرانیان در برابر تهاجم عرب و جنایاتی که در این سرزمین مرتکب شدند ساکت ننشستند. ایران دستخوش غلیان بود و مردم ایران بعد از گذشت بهت و حیرتی که از این وضع به آنان دست داده بود، به خود آمدند و پس از یک مدت سکوت طولانی به پا خاستند.

شاید هم ایرانیان در آن مدت سکوت نکرده بودند و اقداماتی در جریان بود. ولی از آن جا که اسناد و مدارکی به دست نیامده، ما اطلاعات دقیقی نداریم که در آن دوران در ایران چه گذشته است. تقریباً همه آن چه که ما می دانیم، از روی مطالبی است که به زبان عربی نگاشته شده است.

ایران در حال جوش و خروش بود و در یک حالت انقلابی قرار داشت. جنبش های مختلفی که از افکار دینی و آرزوی ظهور حضرتی که رهائی و نجات را به همراه آورد ریشه می گرفت، به سراسر ایران رخنه کرد. از ابومسلم خراسانی گرفته تا افرادی مانند به آفرین، اسحاق ترک و بابک خرمدین، مازیار، افشین و چند تن دیگر به پا خاستند تا وطن خویش را نجات دهند.

به طور تقریبی می توان گفت که حدود صد سال پس از ظهور اسلام و تسخیر ایران مخالفت ها آغاز شد. تقریباً در سال ۸۰۰ یا ۸۵۰ میلادی، در دوران خلافت عباسیان و مأمون، ایرانیان در یک مسیر وطن پرستی و عرق ناسیونالیستی قرار گرفته بودند. این، نوعی ناسیونالیسم بود که آمیخته ای از اندیشه های مذهبی نیز در آن دیده می شد.

ایرانیان می کوشیدند دین و زندگی پیشین خود را به نحوی زنده کنند و رنگ تازه ای به آن ببخشند. ولی نمی خواستند همانی را که در دوره ساسانیان وجود داشت باز گردانند، و نه دقیقاً آن اسلامی را که پذیرفته بودند، بلکه مجموعه ای از اعتقادات زرتشتی و حتی باورهای ادیان یکتاپرست سامی را با موازین اسلام نوبنیاد در هم آمیختند.

این روند با جریانات سیاسی نیز مخلوط شد و یکی از بازرترین آن ها به پا خیزی ابومسلم خراسانی بود. به دنبال او قیام های دیگری نیز رخ داد. ولی فرمانروایان عرب همه این خیزش ها را در نطفه خفه کردند. خواه خلفای اموی و خواه خلیفه های بعدی و از جمله عباسیان، به هیچ وجه امکان ندادند که این خیزش های ملی در ایران قدرت و نیرو بگیرند و آن را با خشونت و وحشیگری بسیار سرکوب کردند.

ولی این جریان، بر یهودیان چه اثری داشت؟ جالب آن است که برای نخستین بار در دوران تسلط اسلام بر ایران، ما به یک خیزش ملی یهودی در آن سرزمین بر می خوریم. این خیزش به رهبری یک فرد یهودی در شهر اصفهان آغاز شد. از این که قیام یهودی از اصفهان شروع شد نباید شگفت زده بود، چون پیشتر گفتیم که اصفهان دارای بزرگترین شمار یهودیان در ایران بود.

آن یهودی که به پا خاسته، ابوعیسی اصفهانی نام داشت و ما درباره او به چند منبع دسترسی داریم، که برخی از آن ها یهودی و بعضی دیگر اسلامی است. در کتاب "ملل و نحل" شهرستانی، و پیش از آن در "آثار الباقیه" ابوریحان بیرونی، و در میان یهودیان بهترین و مفصل ترین منبع کتاب معروف "فرقسانی" که به زبان عربی، ولی به خط عبری نوشته شده، و همچنین اشاراتی در نوشتارهای فیلسوف بزرگ یهودی "موسی بن میمون" ملقب به "هارامبام" وجود دارد که اطلاعات بسیاری را درباره ابوعیسی اصفهانی در اختیار ما می گذارد.

در مورد زمان دقیق به صحنه آمدن ابوعیسی تاریخ های متفاوت داده شده که نمی توانیم بگوئیم کدام یک درست است. من درباره او یک رساله پژوهشی نوشته ام که انتشار نیز یافته، و به این ارزیابی رسیده ام که خیزش ابوعیسی اصفهانی، آن فرد یهودی، در دوره میان پایان دوران خلافت بنی امیه و به روی صحنه آمدن خلفای بنی عباس رخ داده است.

این ارزیابی بر اساس آن است که در موارد بسیاری، هنگامی که حکومتی می رود و حکومتی دیگری در حال قدرت گرفتن است، نوعی جوشش و جنبش و حتی هرج و مرج و ناپایداری و بی نظمی در اوضاع سیاسی به وجود می آید که برخی ها از این وضع بهره گیری می کنند. در همان زمان و همراه با این تغییر حکومت، جنبش های مختلفی در ایران به وجود می آید که بیشتر به شماری از آن ها اشاره کردیم.

می توان گفت که پیدایش ابوعیسی یهودی نیز کم و بیش در همان دوران بود. یعنی، حدود ۷۵۰ میلادی که برابر است با صد و بیست و چند سال پس از ورود اسلام به ایران. به پاخیزی ابوعیسی اصفهانی نیز همانند پاره ای از رستاخیزها و قیام ها و نهضت های آزادی بخش و جنبش های نجات و رهائی در بخش هائی از ایران، یک جنبش سیاسی، ولی آمیخته با انگیزه های مذهبی بود.

این موضوع می تواند بسیار جالب باشد، زیرا کسانی که از پیشینه تاریخی یهودیان آگاهی کامل ندارند، و به یهودیان به صورت امروزی و یا صد سال اخیر نگاه می کنند، در این پندارند که یهودیان از نظر سیاسی و اجتماعی گروه منفعلی هستند که تحرکی ندارند و فعالیت های آنان در یک محدوده کاملاً دیگری است.

ولی با جریان ابوعیسی می بینیم که این ارزیابی درست نبوده و یهودیان ایران در دوره ای ابراز وجود کردند و به پا خاستند و قیام آنان، بدون شک با استقبال عامه ایرانیان نیز روبرو شد، زیرا به موازات خیزش های ملی ایرانیان بود که این قیام یهودی نیز پا گرفت.

این را هم اضافه کنم که اگر این به پاخیزی ها به هم پیوسته می شد و به یک قیام سراسری و همگانی مبدل می گردید، بعید نبود که سرنوشت ایران در مسیر دیگری قرار می گرفت و ایرانیان می توانستند با شتاب بیشتری و در زمانی کمتر خود را از سلطه اعراب برهانند.

یادآوری می کنم که رهائی ایرانیان از قید اعراب با فجایع بسیار همراه گردید و آن هنگامی بود که مغول ها آمدند و به کشتار ایرانیان پرداختند و سرزمین آن ها را ویران کردند و بساط خاندان خلفای عباسی را نیز برچیدند. ابوعیسی یهودی یک لشگر به دور خود گرد آورد. برخی بر این باورند که او توانست تا حدود صد هزار نفر یهودی را با خود همسو کند.

بیائید فرض کنیم که آنانی که این رقم را نگاشته اند، کمی اغراق کرده اند؛ ولی، آوردن چنین رقم بزرگی، حتی اگر درست نباشد، نشان آن است که شمار کثیری از مردمان یهودی به خیزش او پیوستند و دور او گرد آمدند و یک لشکر بزرگ به وجود آوردند - یک لشکر مجهز که دارای جنگ افزار هم بود. لشگری که به حمله دست می زد، از این نقطه برای ادامه جنگ به آن نقطه می رفت و علیرغم همه مشکلات لژیستیک (رساندن آذوقه و اسلحه به جنگجویان) به شیوه های جنگ و گریز می پرداخت.

این ها مطالبی است که هم تاریخ نویسان اسلامی به آن پرداخته اند و هم تاریخ نویسان یهودی آن را شرح داده اند.

پیشتر گفتم که جنبه های دینی نیز با این به پا خیزی ملی یهودیان آمیخته شده بود. زیرا یکی از خواسته های ابوعیسی اصفهانی مطرح ساختن دوباره تفکر مسیحائی، یعنی نجات و رهائی یهودیان از غربت و بازگشت آنان به سرزمین پدری بوده است. درست است که در دوران صدر اسلام "مهدویت" به صورت امروزی آن وجود نداشت. ولی بعدها این باور در شیعه بسیار قوت گرفت.

در تحرک سیاسی و اجتماعی و دینی و مسیحائی ابوعیسی، امید به ظهور "ماشیح" (مهدی یهودیان) و باورهای دینی نیز وجود داشته است.

یکی از موضوع های جالبی که در پاره ای از نوشته ها می بینیم و آن را به ابوعیسی اصفهانی منسوب می کنند، آن است که وی پیامبران همه ادیان را پذیرفته و در کنار حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد را نیز برحق دانسته است. شاید همین موضوع هم می تواند نشان دهنده آن باشد که نوعی همکاری بین سپاهیان ابوعیسی و جنبش های مسلمان - ایرانی زمان وجود داشته است، یعنی همکاری با ایرانیانی که اسلام را نیز پذیرفته بودند و خود را مسلمان می دانستند.

پایان کلام آن که جنبش یهودی ابوعیسی نیز همانند دیگر جنبش های ملی ایرانیان به شدت سرکوب شد - ولی با این همه، ریشه هائی از این نهضت باقی ماند که موجب گردید عده دیگری از یهودیان ایران پرچمدار جنبش های بعدی شدند که شوربختانه اسنادی نداریم که ما را با جزئیات آن آشنا سازد. ولی نام برخی از رهبران این جنبش ها را می دانیم. مثلاً جنبشی به نام "یدغانیه" مرکب از افرادی که به دور رهبری به نام "یدغان" گرد آمدند.

گرچه در زبان عبری واژه ای به نام "یدغان" نداریم، ولی برخی تاریخ نویسان یهودی چون پروفیسور گرتس بر این باورند که آن واژه تحریف شده از "یهودا" آمده که آن هم درهم آمیخته ای از واژه "همدان" است.

جنبش های دیگری نیز مانند "مشکانیه" و "سیرین" یا "سَلیرین" (و شاید هم "شیرین") وجود داشته که ممکن است "شیرین" کوتاه شده "قصرشیرین" باشد. در هر حال، چندین خیزش یهودی در ایران پس از اشغال این سرزمین توسط اعراب به وجود آمد، ولی همه آن ها در دوره عباسیان سرکوب گردید و ندای اعتراض مردم ایران خاموش شد.

از آن تاریخ به بعد، ما اطلاعات کافی درباره زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و دینی یهودیان در ایران نداریم و چاره ای جز تداعی و قیاس آن با زندگی یهودیان در سرزمین مجاور یعنی بابل (عراق امروز) باقی نمی ماند - زیرا حتی در دوران خلفای عباسی، یهودیان سرزمین بابل در قدرت و نیروی اجتماعی خود باقی مانده بودند.